

باقی سمندر-سرباز آزادی

سنبله 1389

2010/8/28

## سخنی با حامد کرزی



چندی پیش به عکس یا فوتوی حامد کرزی که در بالا منتشر شده است، نگاهی نمودم و بعد از نیم نگاهی به عکس حامد کرزی لحظه ای به فکر فرور رفتم. از هر چمن سمنی را در کنج و کنار حافظه ام به تماشا نشستم و عجیب پندارها و خیالاتی بود که خدا دادند. اگر همه پندارها یم رابرای شما بنویسم سخت متعجب خواهید شد یا شاید شما هم با قوه تخیل خود تاجاهایی که در وهم ننگند ، خواستار پرواز گردید.

باخودم گفتم چه میشود که اگرگاهی بتوانیم لمحہ ای از زندگی دردناک و سخت به دور شده و به دنیای خیال بپریم. پرواز بدنای خیال آنهم در ماه مبارک رمضان.

پرواز از روزهایی که در هر نشریه کاغذی و برقی و از هر رسانه شنیداری و دیداری می خوانی و میشنوی که در گرداگرد حامدکرزی چندین نفر از اعضای سیا فعال اند و معاش خور سازمانهایی جاسوسی میباشند و اگر بخاطر بیاوری که در جامعه افغانستان مخبر بودن تاچه حد زشت و بدنامی بوده است و امروز چگونه مخبر ها و جواسیس تلاش میورزند ، تا جاسوس بودن را خوب جلوه دهند ، یک نوع دچار حالت تهوع میگرددی . من بخاطر می آورم که در دهه شصت میلادی یکبار یک مصاحبه در رادیو بی بی سی با شخصی بنام عبد الطیف هوتک پخش گردید و از طرف لطیف هوتک ادعا شده بود که محمد هاشم میوند وال ای شهید گویا جاسوس سی آی ای است ، در آن زمان هاشم میوند وال یک اعتراضیه ای در یک شماره فوق العاده انیس بیرون داد و خبر را رد کرد و بعدا میوند وال از صدرات استعفی نمود. حتی وقتی محمد هاشم میوند وال به شدت مریضی داشت ، بخارج سفر نکرد و در شفاخانه ابن سینا یا در شعبه صدری کلینیک عملیات جراحی اش موفقانه پایان رسید. وقتی استعفاي خود را نوشته بود. در پایا ن استعفی میخواندی که :

خادم شاه "

همچنان بخاطر دارم که محمد هاشم میوند وال وقتی خود را به مثابه فردی کاندید یا نامزد نمود تا از ناحیه مقر در شورا راه یابد ووکیل در شورا گردد ، با تقلب رای هایش را از صندوقش دزدیدند ووی را نگذاشتند تا وکیل در شورا گردد. برای میوندوال جاسوس بودن یک لکه ننگ شمار میگردد و لی در این روز ها در خدمت سازمانهای استخباراتی از آی اس آی تا انتلیجنت سرویس انگلستان و سی آی ای و سازمانهای دیگر بودن جز افتخارات مخبرین شمرده میشود.

در آنروز ها مخبر بودن و یا اتهام مخبری را به کسی بستن بسیار اتهام ننگین و شرم آور بود ولی در این روز ها گویی در برابر اتهام جاسوسی و خیانت ملی بسا انسانها معافیت روحی و جسمی یافته اند و برخود می بالند که بر خلاف منافع ملی و برای منافع دیگران از بام تا شام کار میکنند و خوشخدمتی مینمایند.

از اینرو فرار از واقعیت و در دنیای خیال و پندار پرواز کردن یکی از راه های است که آدمی زاد را لحظه ای آرام میگذارد.

فرار از حالتی که میخوانی و میشنوی که صد ها جوان از افغانستان فرار نموده و خود را تا کجا ها رسانیده اند و بیش از ده نفر هم در ایتالیا توسط پولیس گرفتار و چند نفر هم در آب غرق شده و جوانی که از کوهستان های یکه ولنگ تا ایتالیا خود را رسانیده بود تا شاید از گرسنگی و صد ها بدبختی که در افغانستان هزار ها جوان با آن گرفتار اند ، فرار نماید و گوشه ای آرامش بیابد ، سرانجام در ایتالیا جوانمرگ میشود.

اگر در خبر ها بخوانی که شاگردان مکاتب را در کابل مسموم نموده اند و دقیق تر بدانی که دشمنی تا چه حد برضد مکتب و درس وجود دارد، تکان میخوری. وقتی باامروز در ششم سنبله عین خبر را میخوانی که باز هم کودکان مکتب را با گاز مسموم نموده اند ، موی بر اندامت راست میگردد.

از اینرو از دنیای واقعیت به دنیای پندار و خیال رفته و نگاهی عمیق به لباس حامد کرزی و یکی از عکسهایش نمودم و در ماه رمضان چند دقیقه را فدای خیال و پندار خویش کردم.

### خیال در ماه رمضان

رمضان یعنی ماه ایکه اکثریت مردم افغانستان و مسلمانان دنیا از پگاه تا بیگاه روزه داشته و بدون چون و چرا بافقر و گرسنگی دایمی سروکار دارند. اینکه در ماه رمضان گنج اندوزان تاچه حد در فکر فقرا اند و میباشند ، این خود مورد یست که درباره اش باید فکر کرد و با پندار و خیال نمیشود جواب دقیق یافت.

رمضان یعنی ماهی که میدانی در افغانستان پیدا نمودن یک لقمه پاک و سچه و حلال بسیار مشکل شده ، اما در سر سفره تمام غربا و نادارها نان پاک ای که از آبله کف دست خود پیدا مینمایند ، نتنها در ماه رمضان بلکه در تمام عمر شان پهن میگردد و چیده میشود ولی نان ای که بالقمه رشوه و فساد و هزار ها ناپاکی مانند مخبری و جاسوسی آلوده است ، در سر سفره ای عده ای که

برایشان مخبری و جاسوسی و خیانت بر مردم و خدا و وطن جز افتخارات حساب میشود ، از بام تا شام چیده میشود.

رمضان یعنی ماهی که در آن خون ریختانده نشود و ریختاندن خون یک نفر به معنی ریختاندن خون بشریت مفهوم میداشته باشد ، اما در همین ماه رمضان زن را سنگسار میکنند، افراد پولیس را در قندوزو جاهای دیگر میکشند و ترس ولرز را دامن میزنند. رمضان یعنی ماه ای که هر مسلمان باسواد یا قران کریم را تلاوت مینماید یا میشوند و هر فرد مسلمان چه زن و چه مرد در پیش از ایام رمضان و در جریان آن شنیده است که :

پیامبر اسلام محمد(ص) گفته بود که :

آموختن علم برای مرد وزن مسلمان فرض است

علم را بیاموز حتی اگر در چین باشد

ز گهواره تا گور پی دانش بجوی

اما در همین ماه رمضان وقتی خبر را میشنویم که بیشتر از هفتاد نفر از دختران شهر کابل را یک بار و بیشتر از سی نفر را بار دیگر در همین روز کسانی با زهر مسموم کرده اند ، که خود را تیکه دار اسلام میدانند. از خود میپرسیم که آیا با پندار خود در مورد عکس کرزی خود را سرگرم سازم یا به عکسهای دیگر و به این عکسها در پایان نیز نگاه باید بنمایم یا نه ؟

از عکس کرزی لحظه ای خود را دور میسازم و خبر جاسوسان را هم در گوشه ای از ذهنم میگذارم و به عکسهای نگاه مینمایم که از حالت کودکان گپ میزنند. شما هم ببینید.















وقتی با عکسها نگاه مینمایم و خبر های در این مورد را در ذهنم مرور مینمایم ، نه تنها پندار و خیالم پرواز مینماید ، بلکه خواب از چشمانم می پرد. از عکسها لحظه دور شده

پس در همین ماه رمضان به صدها و هزار ها کودک ای در کابل و سراسر افغانستان برمخوریم که برای پیدا کردن یک لقمه نان برای خود و خانواده شان از بام تا شام در روی سرک ها به گشت وگذار بوده و هریکی سپندرا در اجاقک ذغالی یا هر شی مصرفی را در تبنگ های خویش نهاده و از خریدار پول یک لقمه نان را میخواهند.

وقتی به عکس حامد کرزی نگاه مینمایم و با پندار و خیالم مصروف میشوم ، یکبار

صد ها کودکی در برابر چشمانم مجسم میگرددند که من با آنها شناخت بسیار دقیق پیدا کرده و از درد ورنج خودشان و خانواده شان با گوشت و پوست و مغز استخوانم باخبرم و وقتی تهدید میشوند که باید مکتب نروند و یا مسموم

میگردند ، به خودم میگویم که این نوع مسلمانی تیکه داران را نه پدر و نه مادرم به من یاد داده اند و نه اکثریت قاطع مردم مسلمان دنیا و افغانستان به این نوع اسلام تیکه داران آشنا بوده و همه مردم افغانستان و دنیا از طرفداران این نوع مسلمانی بیزارانند.

من بیاد کودکانی که شما در پایان عکسهای شان را میبینید ، غرق در دنیای فکر خود میگردم و باز هم در مورد عکس حامد کرزی فکر میکنم. کودکانی که آب نوشیدنی برایشان پیدا نمیشود و از دامنه و بلندی های کوه به سرک پایین میشوند تا چند لیتر آب را در پشت خود یا بروی کراچی یا مرکب برای نوشیدن و فروختن ببرند و یک لقمه نان پیدا نمایند و چند پولی هم برای خریدن کتابچه و قلم و کاغذ بدست بیاورند. کودکانی که نه در مخبری و جاسوسی مشغول اند بلکه با آبله کف دست شان نان پیدا مینمایند و سخت ترین و شاق ترین کار را در تابستان و زمستان انجام میدهند. چند عکس از زمره صد ها عکس را باهم میبینیم..

















وقتی به عکس حامد کرزی نگاه میکنم و دقیق میشوم ، خیال و پندارم مرا به دور دست ها میبرد و درمورد اینکه امروز بازهم مکتب رفتن را در مجموع و مکتب رفتن دختران را به طور ویژه دشمنان زنان ممنوع اعلان کرده اند ، موی بر اندام ام راست میگردد و بیاد می آورم که :

از زمانه دور به اینطرف دختر ها را میکشند ، زن ها را میکشند و مکتب رفتن را حرام اعلان کرده اند اما من به کودکانی می اندیشم که در شرایط بسیار سخت اقتصادی مکتب میروند تا آینده خود را خود شان رقم بزنند. هر وقتی زن ای را سنگسار میکنند و یا مکتب ای را می بندند یا دختری را از مکتب رفتن ممنوع میکنند ، به دختران و پسرانی می اندیشم که آنها را از نزدیک شناخته ام و سرتا پای وجودم در برابر دشمنان زن ها خواستار مبارزه و مقاومت میگردد.

بخاطر می آورم که پنجاه و چند سال پیش از امروز وقتی در مسجد جامع ویسل آباد برای سبق خواندن هر روز صبح پیش از ملا آذان میرفتم ، مانند من

ده هاپسر ودختر از هر خانه و حویلی وقلعه وقلعه بسوی مسجد برای سبق خواندن و یا درس خواندن می آمدند و استاد ما مولوی شاه مقصود فرزند مولوی بولان بود. درس های روز مره را که از قاعده بغدادی شروع کرده بودیم و تا تفسیر شریف و حدیث بخاری شریف و کتابهای نظیر خلاصه وکنز ومونیه وقدوری و حتی پنج کتاب وحافظ و سعدی را به نزد دختر مولوی صاحب سایمه جان ای شهید میخواندیم وگردان مینمودیم. از ما پیشتران در سبق ها کتابهای تذکرت اولیای شیخ عطار و خمسه نظامی ومثنوی معنوی مولا جلال الدین را به نزد مولوی شاه مقصود میخواندند و در زمستان ها بروی صندله ای گرم در تابه خانه مسجد مینشستیم و جوانان ای برای ما داستانهای حماسی شاهنامه فردوسی را میخواندند.

در آن روز ها دختر وپسر در مسجد درس میخواندند. در دهکده ما که چنین بود اما در سال های 1358 همان سایمه را که بعدا سایمه مقصودی و نطق رادیو بود و پسان ها سایمه اکبر تخلص میکرد ، شوهرش که در رابطه به حزب اسلامی قرار داشت ، در دم خانه شان ترور کرد .

پس برای مولوی شاه مقصود درس خواندن و درس دادن دخترش هیچ مانعی شرعی نداشت اما برای عضو حزب اسلامی که باری خلقی هم بود، یعنی برای اکبر ، کشتن سایمه مقصودی یک امری شرعی بودو دیدن به طرف عکس حامد کرزی مرا در پندار و خیال ام نماند و بسوی خاطرات تلخ وشرین گذشته ها برد و از خودم پرسیدم که اگر بازهم طالبان و حزب اسلامی و شرکا با حامدکرزی و یا بدون وی در اریکه فرمانروایی افغانستان لم بدهند چندین صد دختر و زن را خواهند کشت ؟

نمیدانم چرا این عکس و یا فوتو یا تصویر حامد کرزی مرا در این ماه رمضان تا این حد مصروف ساخته است ؟

از شما میپرسم اگر به این عکسها در پایان نگاه نمایید آیا مرگ کدام شان شما راتکان نخواهد داد ؟





زمانیکه به عکس کرزی نگاه مینمایم ومی اندیشم ، باز ب فکر دخترانی غرق میشوم که در کابل مسموم شده اند ، یکبار ناهید شهید بخاطرم می آید که در روی سرک با وجیهه در زمان تجاوز روسها در کابل و در وقت زمامداری حزب گویا دموکراتیک خلق کشته شد و عده زیادی از دختران زخمی شدند ، در همین لحظه دخترانی بیادم آمدند که در وقت رفتن برمزار ناهید ساعد شهید

با ایشان آشنا شدم و همه خواستار درس خواندن و فراگرفتن علوم بودند.  
یکبار همه دنیا ب سرم دور خورد

یکبار عکسها را در مقبره ناهید شهید ببینیم و دختران ایرا بخاطر بیاوریم که  
آرزویشان درس خواندن و مکتب رفتن و سرانجام معلم شدن , انجنیر شدن ,  
ژورنالیست شدن وداکتر شدن ومادر شدن است. باهم عکسها را میبینیم.

مقبره ناهید شهید در شهدای صالحین - کودکانی روی مقبره گل میگذارند و  
میخواهند درس  
بخوانند.







عده ای دختران را میکشند و یا مسموم میسازند و یا در خانه زندانی میسازند و عده ای هم جاسوسی و مخبری را افتخار میدانند و من بارها سرم را به یختم در گردنم فرو میبرم و بیاد می آورم که بارها نوشته ام که افغانستان کازا بلانکای دیگر شده است و همچنان در ارگ اسپ ها ترویا وجود دارند و در جاهای دیگر افغانستان نیز. چه روز گاریست عزیز من!

در این ماه رمضان که باید نفس ها و وجدان ها را پاک سازند اما کسانی که خود را تیکه دار اسلام هم مینامند، برخلاف آرمان ملی و منافع ملی و وجدان انسانی مردم افغانستان و بر ضد منافع مردم خیانت باز هم مینمایند.

از خودم میپرسم فقط خبر ها را بخوانیم و یا پندارم پندارم گفته گذشته ها را جز مصروفیت خود سازیم و یا اینکه در مورد همین حالا اندیشیده و دست بکاری زنیم که سرانجام قدمی ولو کوچک به نفع مردم بلا کشیده و هر دم شهید افغانستان برداریم؟

آیا فقط تماشاچی باشیم و منتظر آمدن طالبان و حزب اسلامی به شکل رسمی به اریکه قدرت باشیم و یا به فوتوی حامد کرزی نگاه نماییم و خود را مصروف نظریات رادیو ها و نشرات ای بسازیم که افکار مان را همیشه تیت و پرک میسازند؟ یا اینکه خود را تکان داده و برضد جنایت کاران نبرد را ادامه بدهیم؟

در همین لحظه بخاطرم کودکی نمایان شد که لباس ژولیده تا نیم تنه اش را پوشانیده و حتی تنبان ندارد و در کوچه کابل قدیم در شوربازار نزدیکی های هندوگذر در گشت و گذار است و وقتی از او پرسیده بودم که امروز مکتب نرفتی؟

برایم گفته بود :

کاکا جان هر وقت تنبان یافتم و یا پطلون باز مکتب میروم. یکی دیگر برایم میگفت من که مکتب بروم اول بایدبرایم بوت بخرم. همان کودکان را در همان کوچه میبینیم و کوچه را چند قدمی با یک دیگر از نزدیک نگاه







در همین ماه رمضان مردانی یادم می آیند که از نماز صبح تا نماز شام روزه بدهن داشته و برای پیدا کردن یک لقمه نان برای کودکان شان تلاش میورزند و میکوشند پول درس مکتب اولادهایشان را پیدا نمایند و آنها را به مکتب روان نمایند. شما را به دیدن چند عکس از کابل کهنه دعوت مینمایم و خود شما بیاندیشید که مسلمان کیست؟

طالبان، حزب اسلامی و یا شرکا یا کسانی که در تمام عمر برای پیدا نمودن یک لقمه باعزت و باشرف زحمت کشیده اند؟









در همین ماه رمضان صد ها پدر و مادر حیران اند تا روزه شان را با چه افطار کنند و چه بخوردند و

به ویژه اینکه ماه سنبله شروع شده و هوا از طرف شب سرد تر شده می رود و نبودن لباس گرم خود یک سوال را برای خزان و زمستان و چوب و ذغال و بخاری و صندلی در ذهنیت ها بیدار میسازد

در همین ماه رمضان هزاران نفری که خانه و کاشانه شان را در داخل افغانستان سیل برده و بیخانمان شده اند ، حیران اند که چه خواهند کرد و سر نوشت یک نیم ملیون انسان مهاجر که در پاکستان اند و خانه و کاشانه شان را سیل ویران کرده و عده ای میخواهند انها را از منطقه برانند ، همه وجدان انسان

بیدار را تکان میدهد و در فکر بیست ملیون انسانی بی خانمان و سیل برده در پاکستان می براید.

در همین ماه رمضان است که وجدان انسان بیدار میگردد :

تو کز محنت دیگران بیغمی

نشاید که نامد نهند آدمی

اما میبینیم که در همین ماه رمضان باز هم گرسنگی ، فقر ، امراض گوناگون ، بیکاری در بدهی و بیخانمانی ، آوارگی و فرار از وطن و زندگی در مهاجرت و غربت فکر هزار ها هزار نفر را پریشان ساخته است. میدانیم که بعد از پایان رمضان سه روز عید رمضان فرامیرسد و باز هم همه مردم میکوشند تا در روز های عید شاد و خرم باشند و به یک دیگر عید را مبارک گویند.

عده ای بنا بر هر دلیلی که غنی شده اند و گنج ها دارند ، بدون چون و چرا برای سروسامان دادن خانه و محل رهایش شان افرادی را برمی گمارند تا به رنگ و روغن و پاک کاری خانه و حویلی و سرای شان بپردازند و خود شان در شب های عید به دکان سلمانی و یا آرایشگاه های مردانه و زنانه رفته و سر و صورت خود را برای روز های عید تیار و آرایش مینمایند.

یک روز پیش از عید به حمام رفته و رفع خستگی مینمایند و یا در خانه خود حمام را گرم مینمایند و کوفت جان را میگیرند و با لیف و کیسه چرک و چروک شان را پلته پلته یا فلیته به فلیته بیرون میکشند اما آیا چرک های درونی و مخبری و جاسوسی و گنج اندوزی از راه های که با فساد آغشته است ، از بدن شان پاک خواهد گردید یا منتظر عید دیگر میباشند و با خریدن تکت طیاره و رفتن به حج خانه کعبه و خود را در حجر الاسود شقیدن پاک میسازند ؟

گنج اندوزان و افراد مرفه با آمادگی های زیادی تبختر کنان به پیشواز عید میشتابند و

در روز عید هم فاخر ترین لباس هایی را که برای خود و اعضای خانواده خویش تهیه نموده اند ، میپوشند و مراسم عید را مانند همه سال های گذشته به جا می آورند و اینکه در روی میز یا سفره شان چه می چینند ، خداوند ای



غربا و فقر ا و مسکینان که همه مسلمانان به همچو خدایی ایمان کامل دارند، از همان لباس ها و غذا ها و نوشابه های و شیرینی ها و تنندی ها و شوری های خوردنی رنگارنگ نصیب هر دسترخوان و خانواده افغانستان و دنیا نماید تا مردم ما ننتها یک روز بلکه همه عمر یا دایم العمر همه عید داشته باشند و شب شان برات و روز شان عید باشد. اما از خودم پرسیدم که مردم در عید چه میپوشند، در روز هایی عادی چه میپوشند و در گرما و سرما چه میپوشند! در شادی و غم چه میپوشند؟

بخاطر آوردم که در گذشته های دور بسا از انسانها در افغانستان از نزد جولا یا بافنده پارچه های کرباس را میخریدند و تن شان را با کرباس میپوشانیدند. بعضی از انسانها لباس های شانرا از پارچه های سندی و ابریشمی درست میکردند و چون رابطه افغانستان و هند بسیار نزدیک بود، از اینرو پارچه های هندی تا زربفت هم در افغانستان راه داشت ولی اکثریت مردم از پارچه های ارزانتر نخی لباس درست میکردند تا اینکه نخستین فابریکه نساجی در افغانستان ساخته شد و بعد از یکی کارخانه های بافندگی دیگری هم در افغانستان تاسیس گردید و آهسته آهسته مردمی که از پوشیدن کرباس خاطراتی داشتند، کرباس و و کرباس باف را به خاطره های خویش گذاشته و با کتان و کتان بافی و نساجی و نساج آشنا شده و آهسته آهسته تکه های وطنی در افغانستان رونق یافت.

به همین ترتیب زراعت پنبه یا پخته نیز در شمال مملکت رشد بیشتری یافت و در هلمند و نواحی اش هم یکی از بهترین نوع پنبه تولید شده و برای کارخانه های نساجی افغانستان و صادرات نقش بزرگی در اقتصاد صنعتی افغانستان بجا گذاشت.

باز هم از دور دستها خیالم دوباره بسوی عکس حامد کرزی کشیده شد و متوجه شدم که پیشانی حامد کرزی مانند سرکه بهزادی ترش است و دست راستش را روی میز گذاشته و دست چپ اش را در کمرش گرفته و چپن غروی ابریشمی خالص هراتی اش هم در شانۀ اش نیست و جای کلاه قره قلی اش را یک لنگی سیاه گرفته است. از خود پرسیدم که باز کدام کلاه بردار کلاهش را برداشته و باز کی سرش کلاه مانده و لنگی را بسته است؟

در فکر فرورفتم و لنگی بافهای چند اول بیادم آمد و اینکه چگونه کرم پيله راتر بيه ميکردند و بعدا چگونه غوزه های پيله را در آب جوش می انداختند و بعد در چرخه ها ابريشم يا حرير را استحصال ميکردند و بعد رنگ آميزی نموده و به لنگی بافی مشغول ميشدند. در همین لحظات رفیق نازنین دوران کودکی ام علی محمد بچه کاکا مرزای خراط بیادم آمد و کاکا برات لنگی باف که علی محمد نزدش شاگرد بود و لحظه ام به فکر لنگی بافهای ده مسکین بسوی شمالی رفتم و یکبار در دنیای خیال و پندارم مانند عسکر ها شاگرس نموده و برگشتم بسوی حامد کرزی و تمام چشمانم به لنگی و یا دستارش متوجه شد. دیدم که این لنگی دارای رنگ سیاه است مانند تمام لباس های حامد کرزی اما این لنگی نه ساخت چند اول است و نه از ده مسکین چون نه در ده مسکین لنگی باف را زنده گذاشتند و نه در چند اول. رفیق نازنین من علی محمد هم بسیار پير و کهنسال شده است و دیگر در فکر کرم پيله و ابريشم و چرخه و دستگاه لنگی بافی نیست و کاکا برات هم خدا بیامرز شده است.

از خودم پرسیدم که این لنگی ابريشمی حتما بافت هرات است و لی اینکه چرا حامد کرزی سر تا پا سیاه پوشیده است ، این راز را ندانستم و حدسم را پیش خودم نگهمیدارم و خود را سانسور مینمایم. سانسور نه از ترس حامد کرزی و یا نبیل رییس امنیت و یا کدام نفر دیگر بلکه از ترس اینکه خدا ناخواسته خیالاتم برای خودم نشانه نفاق تلقی نگردد.

خیالم مرا بسوی اروپا و امریکا کشانید و در گوشه ذهنم متوجه شدم که باری در کتابی خوانده بودم و در فیلم هایی نیز دیده بودم که روسای جمهور و یا وزرا و از این گروه آدم ها وقتی لباس میپوشند ، یک نفر متخصص برایشان میگوید که در کدام محفل کدام نوع لباس را بپوشد، چه نوع گپ بزند و چه بگوید و چه نگوید ، چه نوع ایستاد شود و چشمانش چه نوع باشد و دستهایش چگونه حرکت کند و در میز چگونه بنشیند و در راه چگونه قدم بردارد و از این گپ ها.

کوتاه سخن اینکه همه گشت و گذار و خورد و نوش و گپ و سخن روسای جمهور را از پیش طراحی و برنامه ریزی مینمایند و بعدا رییس جمهور و یا وزیر به روی صحنه و یا سٹیژ قدم میگذارد. گاهگاهی اگر گپ ها مهم تر

باشند ، شخص رییس یا وزیر در برابر آینه ایستاد شده و سخنان خود را سه چهار بار ایراد میکند و تمام حرکات و سکانات خود رامی سنجد. پس میتوان نوشت که مانند صحنه های رهنمایی فیلم هیچ حرکت و هیچ شی ای در صحنه فیلمبرداری تصادفی نبوده و از پیش در سناریو یا فیلم نامه نوشته شده میباشد. خیالم مرا رها نکرد و از خودم پرسید :

اوه دل غافل کی میتواند برای رییس جمهوری با داشتن دوملیون و هشت صد هزار رای بگوید که بالای چشمانت ابروست چه رسد به این که کسی پیدا شود و بگوید سرتا پا سیاه بپوش و پیشانی راهم ترش کن و دست راهم در کمر بزن !

همچو کسی پیدا میشود ؟

بخودم گفتم اگر نه ، پس این خیالات و تصورات خود حامد کرزی است که برایش گفته سیاه بپوش !

یکبار خیالم گفت :

به لحاظ خدا اینقدر اینطرف و آنطرف در این ماه مبارک رمضان خودرا سرگردان نکن ، آن سیاه پوشان که توچرت میزنی از گروه عیاران ابو مسلم خراسانی بودند و خود ابو مسلم سیاه پوش بود. این سیاه پوشان دیگر در وقت عزا داری و غم سیاه پوش میگردند.

بازخیالم بمن گفت :

نکو مزاق ، اگر بخاطر جلب توجه بیادر های طالب سیاه پوشیده باشد ، چه میگویی ؟

گفتم : یا گپ سنجیده بگو یا خموش. مگر نشنیده ای که گفته اند :

زبان سرخ سر سبز را به باد میدهد. از این گپ ها نزن و پیشانی ترش حامد کرزی را زیاد تر مورد بازی خیالات ات نساز واگر نه میدانی که در افغانستان ، بچشمان مخالف خود میل کشدن کار ساده ایست . وقتی به چشمان شاه زمان



میل کشیدند و یا به چشمان فتح خان و حتی فتح خان را پارچه پارچه ساختند پس تو کیستی که از این گپ ها پند نمیگیری؟

در این ملک خداداد فغان ستان با پاینده خان چه کردند ، مگر فراموش کرده ای ؟

برو و یکبار دیگر برای دوصدمین بار باز افغانستان در قرن نزده را بخوان و ببین که چه گپ ها بوده و تو باید پند بگیری باقی و اضافه از این خود را با پندارم پندارم و خیالم خیالم مصروف نساز و پا در سرزمین سخت و تلخ واقعیت ها بگذار.

خیالت را بروز های عید ببر که ماه رمضان بسوی خدا حافظی میرود . یاد رفت که بچه ها بعد از نماز تراویح به کوچه ها بر آمدند و در پانزدم رمضان سرود رمضانی خواندند و همه میگفتند :

رمضان یارب یارب رمضان

رمضان سی روز یاری میکند

شکم های پره خالی میکند

رمضان یارب یارب رمضان

بعد از رمضانی چند شب بعد در مساجد و شهدای صالحین در کابل الوداع میخوانند و باز هم عید میرسد. خیالت را بگذار و به واقعیت ها بیندیش و برای مردم جز گپ مفت چه آرزو داری ؟ گفتم :

آرزو دارم تا مردم ننتها

در روز های عید بلکه در همه روز ها و همه سال و تمام روزگار زندگی شان از خوراک تا پوشاک و نوشاک و سرپناه خوبترین و بهترین هارا بهره مند گردندوباشند. این خیال است اما محال نیست. و آرزو دارم تا مردم ما به ندرت لباس سیاه بپوشند و همه لباس های رنگارنگ و گل گلی باشد.

پندار و خیالم برای سعادت انسانهای افغانستان ذهن من را به هر طرف کشاند و بعد از لحظه ای چشمانم دوباره به سوی حامد کرزی کشیده شد.

اگر شما مانند من بسوی عکس کرزی نگاه کنید ولی با واقعیت و ریالیتهت وی نگاه نمایید همه

در یگ نگاه در می یابیم که حامد کرزی لباس سیاه پوشیده است. از فرق سر تا پاهایش را لباس سیاه پوشانیده و نگاهی به دور دست های نامعلوم دارد. گرچه لباس سیاه را لباس غم و ماتم می دانند و نمیدانم حامد کرزی تاچه حد سوگوار است اما من وقتی بسوی لباس سیاه وی میبینم و فکر مینمایم که هیچ یک از توته ها و بخشهای لباسش ساخت نساجی افغانستان نیست و حتما بوت ها و جراب هایش نیز ساخت کدام کشور دیگر است و تمام بلندگو های که در برابرش در روی میز قرار دارند نیز رنگ سیاه و ماتم دارند، از خود میپرسم که چرا؟

دست وزور حامد کرزی به کمرش چه معنی دارد و نگاهایش چه معنی ؟

لنگی یا دستار سیاه وی را لطفا به دستار سیاه رنگ طالبان تشبیه نکنید. من با دیدن این تصویر حامد کرزی با پندار و خیالم برای لحظه ای خدا حافظی مینمایم و در واقعیت امر در فکر صنعت نساجی افغانستان فرورفتم و برای تحقیق در باره صنعت نساجی افغانستان چندی مشغول خواهم شد. این عکس حامد کرزی مرا و امیدارد تا در مورد صنایع و زراعت افغانستان بیاندیشم. از اینرو در آینده های نه چندان دور دست نوشته ای را بشما پیش کش مینمایم و امیدوارم کارشناسان اقتصاد و سیاست بمن خرده بگیرند و انتقاد نمایند تا کمبودی های نوشتاری ام را دریابم.

اگر در تن حامد کرزی لباس سیاه و ماتم را میبینم ، من آرزو دارم تا صنعت نساجی افغانستان دوباره روی پای خود ایستاد شده و رونق بیابد تا همه مردم افغانستان نتنها دارای لباس شوند، بلکه لباس های رنگارنگ بپوشند و رنگ ماتم و سوگواری از سیاه به سیا برسود ما هم بتوانیم در کاروان تمدن بشری نقش ولو اندکی ایفا نماییم. این بود سخن من با حامد کرزی و آرزو دارم تا آنهاييکه مخبری و خبر کشی را پیشه ای مقدس شان دانسته و به این امر

افتخار مینمایند ، یکبار سخن مخالف حامد کرزی را نیز برایش بگویند و از خود بپرسند که مسوولیت این همه بدبختی های رنگارنگ در افغانستان بدوش کیست ؟

یار زنده وصحبت باقی.

رمضان سال 1389

سنبله 1389

اگست سال 29-08-2010